گفت‌وگو با دکتر سعید نوری نائینی
توسعه سخت‌افزارانه ۲۲

همگرایی در اندیشه‌های توسعه
رویکرد خرد به توسعه ۲۳

عدالت در خدمت کاتالاکسی
عدالت و کاتالاکسی در الگوی بازی فوتبال ۲۴

■ یادبود دکتر حسین عظیمی ■

جهان یادگار است و ما رفتنی

دکتر بهروز هادی‌زنوز

دکتر عظیمی در شمار معدود اقتصاددانانی بود که نه تنها در میان دانشگاهیان و متخصصان و دانشجویان این رشته بلکه در محافل دولتی و نزد کارشناسان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی محترم داشته می‌شد. او به عنوان انسانی فرهیخته و در میان دوستان و مردم آران و کاشان نیز طرفداران بسیار داشت. به راستی این مرد بزرگ دارای چه خصائل اخلاقی و علمی بود که قلوب همگان را به سوی خود جلب می‌کرد. من در این زمینه مایلم به چند نکته از خصایل فردی او و دیدگاه‌های علمی او اشاره‌ای داشته باشم. یکی از مهمترین نکاتی که در برخورد با دکتر عظیمی برجسته بود و همه دوست و دشمن به او اعتراف داشتند، فروتنی و تواضع آقای دکتر عظیمی بود. حسین فروتنی و تواضع را هرگز از دست نداد. اعتدال در رفتار و گفتار و متانت ذاتی یکی از عوامل مهم جذب دوست و دشمن به او بود. کسی را ندیدیم که از دست و زبان او آزرده شود. او به رغم آنکه منتقد جدی نظم موجود جامعه در حال گذار ایران بود هرگز نقد خود را به تیرهای زهرآگین طنز و تحقیر آغشته نکرد. به همین دلیل همگان با احترام نظرات انتقادی او را می‌شنیدند و پند می‌گرفتند. دومین نکته‌ای که در خصلت‌های شخصی حسین برجسته بود مردم‌دوستی و وطن‌پرستی او بود. حسین را می‌توان یکی از مردمی‌ترین ـ بدون اغراق این را می‌گویم چون ما خیلی تمایل به اغراق داریم در بزرگداشت دوستانمان ولی آنچه که من اینجا می‌گویم از صمیم قلب است ـ اقتصاددانان کشور دانست چرا که او طرفدار جدی فقرزدایی، توزیع عادلانه ثروت و درآمد و عدالت اجتماعی بود. او در منطقه محروم پرورش یافت و با رنج و محنت مردم حاشیه کویر از نزدیک آشنا شد. او هرگز این تجربه را فراموش نکرد و عدالت اجتماعی را بخش مهمی از توسعه اقتصادی می‌دانست. او به نقش سرمایه انسانی در توسعه و عامل فرهنگ و آموزش بها می‌داد. او طرفدار توسعه انسانی به معنای دقیق کلمه بود. پایان‌نامه حسین که در زمینه توزیع درآمد در ایران بود خود گواه این مدعا است. نکته سومی که به تفکر علمی حسین بازمی‌گردد تفکر تاریخی او بود. معدود هستند اقتصاددانانی که معاصراند و به تاریخ علاقه‌مند هستند و یا از تاریخ چیز زیادی می‌دانند. او تحولات درازمدت اقتصادی را در سیر تاریخ مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد. از این نظر می‌توان او را همردیف همایون کاتوزیان و دکتر پاکدامن که سمت استادی برای حسین داشت و همچنین دکتر احمد اشرف دانست. او در کتاب مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران جامعه سنتی را در مقابل جامعه صنعتی یا مدرن قرار داد. ویژگی‌های این دو جامعه را برجسته کرد. در تحلیل وضعیت ایران او جامعه ایران را جامعه‌ای در حال گذار ارزیابی می‌کرد. او تقدم بازسازی فرهنگی و علمی را به توسعه اقتصادی از تجربه دوره رنسانس اروپا به عاریت گرفته بود. او نقش مهم عامل تکنولوژی را در توسعه اقتصادی به خوبی از تجربه صنعتی شدن اروپا دریافته بود، در عین حال او با کاستی‌های ذاتی اقتصاد بازار و جامعه سرمایه‌داری از دریچه اعتراضات و تحولات سیاسی و اجتماعی ۳ دهه ۹۰ میلادی آشنا شده بود. او جامعه رفاه بعد از جنگ جهانی دوم را محصول یک فرآیند طولانی در تحول یک نظام سرمایه‌داری می‌دید. یکی از ویژگی‌های دکتر حسین عظیمی مطرح کردن تحولات اندیشه‌های اقتصادی در بستر تاریخی بود. این مسئله نه تنها اهمیت پداکوژیکی و آموزشی داشت بلکه اهمیت روش‌شناسی نیز داشت به این معنی که علم اقتصاد را علم بدون تاریخ و جهانشمول نمی‌دانست. از این طریق دانشجویان اقتصاد با نظریه آدام اسمیت در سده ۱۸ که همزمان با پایه‌گذاری جامعه مدرن در اقتصاد بازار به معنای امروزی است آشنا می‌شدند. از منظر او با نظریه مارکس در سده ۱۹ که همزمان با انقلابات سیاسی و تحولات عظیم اجتماعی بود آشنا می‌شدند. پیدایش اقتصاد کلان را که همزمان با بحران ادواری جامعه سرمایه‌داری بود فرا می‌گرفتند و متوجه می‌شدند که اصلاح‌گر بزرگ نظام سرمایه‌داری است. او به خوبی آگاه بود که شرایطی که جوامع در حال گذار سده ۲۰ برای صنعتی شدن و پیشرفت اقتصادی با آن مواجه بودند به کلی متفاوت از شرایط اقتصادهای پیشرفته است. نظریه اقتصادی متغیر را برای جهان در حال توسعه نظریه توسعه اقتصادی می‌دانست. او نیک می‌دانست که در این جوامع تعامل‌های سنتی در هم ریخته و تعادل‌های جدید حاصل نیامده است. به عبارتی دیگر به گفته او این جوامع هنوز در تلاطم التهاب و رنج طبیعی هستند و باید دنیای خود را سراپا دگرگون سازند. او به اثر وجودی سلطه اقتصادی و انفجار انتظارات در جوامع در حال گذار وقوف کامل داشت. او با عامل زمان و محدودیت فرصت برای دستیابی به رشد و توسعه پایدار آگاه بود و بالاخره دستیابی به رقابت کامل را در عصر پیشرفت‌های فنی و سلطه انحصارات سرابی دست‌نیافتنی می‌دانست. او معجزه دست نامرئی بازار را که کشف بزرگ آدام اسمیت در علم اقتصاد است در کشورهای در حال توسعه نمی‌پذیرفت. او اقتصاددانی ساختارگرا بود. چهارمین نکته‌ای که در نظریه‌های دکتر عظیمی بارز است و به چشم می‌خورد و شاید بشود گفت که زودتر از اقتصاددانان دیگر به این مسئله وقوف داشته و در آثار خودش مکتوب کرده این رگه‌های اقتصاد نهادگرا و ساختارگرا در تفکر عظیمی است. دکتر عظیمی نه تنها عامل سلطه اقتصادی انفجار و انتظارات و محدودیت زمان و کاستی‌های اقتصاد بازار را در تحلیل خود وارد می‌کرد، بلکه آگاهانه به نقش فرهنگ، سنت‌ها، آموزش و حکومت در توسعه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور تاکید می‌کرد. او می‌گفت اگر امتیاز پیشرفت اقتصادی به حکومت‌ها تعلق می‌گیرد باید حکومت‌ها سهم خودشان را در عقب‌ماندگی اقتصادی اذعان کنند. از نظر او اندیشه‌ها در جامعه در حال گذار اندیشه‌ها و شیوه‌های تفکر باورهای فرهنگی، روش‌های رفتاری، ذخایر علمی و فنی، ابزار و وسایل سرمایه‌ای و نظام‌های حکومتی باید تغییر یابد. به‌نظر او این همه در بطن تحول و دگرگونی جوامع قرار می‌گیرد. او به دشواری این راه پر پیچ و خم نیز وقوف داشت و می‌گفت طبیعی است که چنین تغییر همه‌جانبه‌ای الزاماً در مقطع تحول تعادل‌های اساسی جامعه و نظم اجتماعی کهن را درهم می‌ریزد و دورانی از سختی‌ها را پیش می‌آورد. پنجمین نکته‌ای که مایلم اشاره کنم راه‌حلی است که عظیمی برای توسعه اقتصادی ایران دارد و این هم در قالب اقتصاد نهادگرایی جدید تا حدود زیادی می‌گنجد به این معنی که به اعتقاد او این تغییر بنیادی در تلقی‌های فرهنگی جامعه است که محیط اصلی مناسب توسعه اقتصادی را فراهم می‌کند و تحقق این امر در گرو بازسازی اساسی نظام آموزشی عمومی کشور است. او تحول فرهنگی را شرط لازم توسعه می‌دید و همچنین سرمایه‌گذاری در آموزش‌های فنی و تخصصی و تامین زیرساخت‌های تحقیقاتی ارتباطی و فیزیکی را برای توسعه اقتصادی کشور مهم می‌دانست. او اصلاح نظام اداری و اجرایی کشور را ضروری می‌دید. او اصلاح نظام قضایی را مورد تاکید قرار می‌داد. در یک کلام عظیمی اقتصاددان اصلاح‌گرا و دموکراتی بود که از زاویه تحلیل ساختاری و نهادی به اقتصاد نگاه می‌کرد. ششمین ویژگی عظیمی این بود که مخاطبان خودش را نخبگان جامعه فقط قرار نمی‌داد. حسین مخاطبان عام را مخاطب خود می‌دانست به همین دلیل زبانی بسیار ساده چه در گفتار و چه در نوشتار به کار می‌بست. او سخنران قابلی بود. گفتاری شیرین و جذاب داشت هرگز سخنان خود را مزین به مباحث پیچیده و غامض نظری و نقل قول از اینان نمی‌کرد. مخاطبان او چه در آثار مکتوب و چه در سخنرانی نه تنها کارشناسان فن و دانشگاهیان بلکه عموم مردم بودند. گواه این مدعا تعداد مقالاتی است که او در روزنامه‌ها و مجله‌هایی که مخاطب عام دارد نوشته در مقایسه با مقالات به اصطلاح علمی که در دانشگاه‌ها به چاپ می‌رسید قطعاً این به این معنی نبود که او قاصر بوده باشد از بیان علمی مطالب بلکه به دنبال تاثیرگذاری مباحث خودش در میان مخاطبان عظیم‌تر و وسیع‌تر بود. شاید بعضی‌ها بگویند که حسین اقتصاددانی عوام‌گرا بود اما اگر حتی این اتهام را بپذیریم نمی‌شود گفت که به هیچ وجه حسین اقتصاددانی عوام‌فریب بود. هرگز او در این نقش ظاهر نشد و صداقت کارشناسی و دانشگاهی خود را از دست نداد چون مخاطبان او زبان او را به خوبی می‌فهمیدند و سخنانش از دل برمی‌آمد در جان می‌نشست. اینها رمز ماندگاری و بزرگواری دکتر عظیمی است و راز محبت بی‌دریغ صاحبان اندیشه‌ها و موقعیت‌های مختلف او است. اگر نبود مردم دوستی حسین، اگر نبود مردم‌داری حسین و گرمی مصاحبت او و مهر و محبت او هرگز او در اواخر عمر خودش موفق نمی‌شد که بیش از ۳۰ موسسه تخصصی را و بیشتر نخبگان فکری این مملکت را به هم‌اندیشی فرابخواند و همگان با خوشرویی جواب مثبت بدهند و آن سمینار بی‌همتای چالش‌های اقتصاد ایران را برگزار کند و بالاخره در پایان باید از جفایی که به حسین رفت هم سخن بگوییم. کار او در سازمان برنامه و بی‌مهری‌هایی که در زمان آقای زنجانی دید، کارشکنی‌هایی که برخی از دوستان در دانشگاه تهران برای عضویت علمی حسین در دانشگاه ایجاد کردند، کج‌خلقی‌ها و کج‌مداری‌هایی که بعد پذیرش پست معاونت آقای دکتر ستاری‌فر در موسسه آموزش و برنامه‌ریزی از اندیشمندانی که خود را در مرتبه فیلسوف اقتصادی می‌دانند دید و خم به ابرو نیاورد و حسن خلق خود را از دست نداد. سمیناری که به قیمت جانش تمام شد و توصیه‌های او در برنامه چهارم به کار بسته نشد همه اینها جفاهایی است که بر حسین رفت. به یک معنی حسین عظیمی را می‌توان هم محصول جامعه در حال گذار ایران دانست و هم قربانی تنگ‌نظری‌ها و سیاست‌بازی‌های یک جامعه سنتی و عقب‌مانده. رفتاری که در مقاطع مختلف با او شد خاطره‌ای تلخ و آموزنده به جای گذاشت. در پایان عذر می‌خواهم که به طول انجامید صحبت من. عرض من این است که اگر می‌خواهیم یاد و خاطره حسین گرامی باشد پیشنهاد من این است که از سال آینده همایشی را به نام دکتر حسین عظیمی هر سال در زمینه مباحث اساسی توسعه اقتصادی در ایران بر پا کنیم. در چنین همایشی می‌شود به نگاه حسین نسبت به مسائل مختلف توسعه به طور علمی و دقیق پرداخت در عین حال به اندیشمندان حوزه اقتصاد و علوم اجتماعی فرصت داد که مباحث اساسی توسعه اقتصادی ایران را مطرح کنند. روحش گرامی و یادش گرامی باشد. تشکر می‌کنم.

زمانی که او با صدایی نسبتاً تکیده پشت سخن‌گاه این گونه آغاز می‌کند: «جهان یادگار است و ما رفتنی / به گیتی نماند به جز گفتنی.» شاید عده خیلی کمی از حاضران در می‌یابند چرا عظیمی در شروع سخنان از رفتن صحبت می‌کند ولی شاید هیچ‌کس نمی‌داند که او اندکی دیگر خواهد رفت و گفته‌هایش بر جای خواهد ماند. امروز من می‌خواهم در ابعاد شخصیت اجتماعی عظیمی صحبت کنم. به نظر من هر اندیشمندی دو شخصیت علمی و اجتماعی دارد که اگرچه این دو به هم مرتبط‌اند اما الزاماً هم‌سو نیستند شاید به طور کلی برای اهل علم نظرات علمی یک اندیشمند کفایت کند ولی برای کسانی که علم را انسانی می‌نگرند و به ویژه برای مردم عادی شخصیت اجتماعی او نیز بسیار مهم است. در واقع اینان انتظار دارند که اندیشمندانی که منادی بهره‌وری انسان‌ها هستند در زندگی اجتماعی خود نخستین مجری عقایدشان یا پیرو آرمان‌های والای انسانی باشند. در وجود عظیمی دو زندگی علمی و اجتماعی درهم تنیده شده است. در نظریه توسعه عظیمی انسان در کانون توجه است. او پس از اینکه توسعه اقتصادی را فرآیندی تاریخی می‌داند که طی آن مبانی علمی و فنی جامعه از سنتی به مدرن متحول می‌شود یک درخت توسعه‌ای تصویر می‌کند که ریشه آن تغییر باورهای علمی، خوراکش آموزش‌های تخصصی، سرمایه لازم برای فعالیت‌های توسعه‌ای، تنه و شاخ و برگش را نظام مناسب اقتصادی و حفظ ثبات نظام و بالاخره در شرایط وجود تمام این عوامل میوه این درخت رفع فقر و محرومیت، استقلال، خوداتکایی و تامین اجتماعی و اقتصادی است.

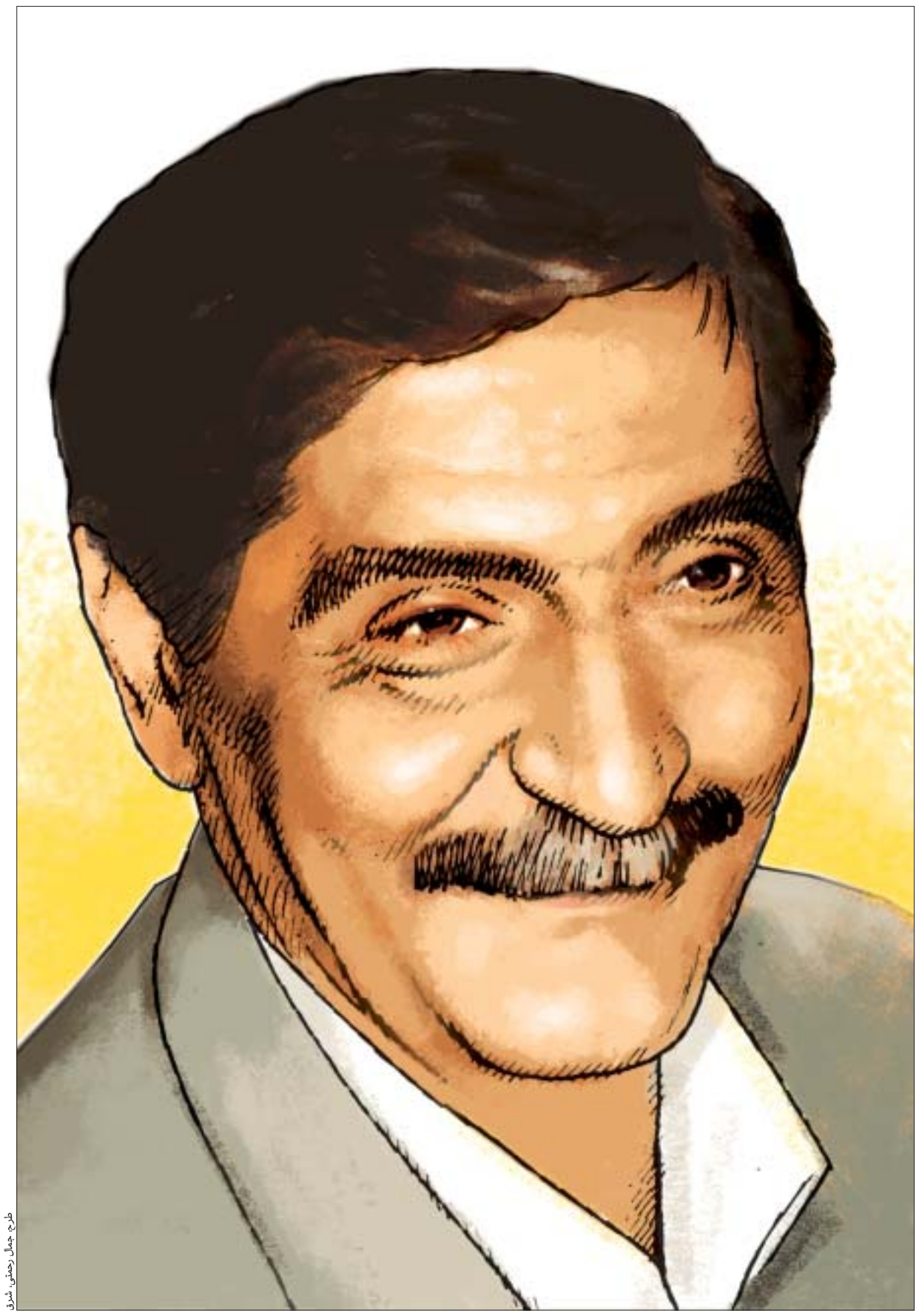

طرح: جمال رحمتی، شرق

■ یادداشت

توسعه سخت‌افزارانه

دکتر پرویز پیران

■ باب آشنایی و آداب انسان بودن

پاییز سال ۱۳۶۷ بود. سه ماهی می‌شد که بیشتر وقتم در خانه می‌گذشت. در اتاقم از بام تا شام می‌خواندم و گاه و بی‌گاه برای بایگانی کردن می‌نوشتم. تصور قطعی‌ام این بود که برای همیشه از خانه دوم‌ام رانده شده‌ام و خانه‌نشین گشته‌ام. فکر می‌کردم که با معلمی باید برای همیشه وداع کنم. ظاهراً قرار بود که کار دیگری هم به من محول نشود. کار دیگری را نیز دوست نداشتم. وقتی معلمی کرده باشی آن هم در زمانی که معلمی به سماع در میدان مین شبیه بود چگونه دل و دماغ کار دیگری برایت باقی می‌ماند؟ فکر غربتی مجدد آن هم از سر ناچاری آزارم می‌داد. گرچه سال‌ها در خارج از ایران زندگی و از قضای روزگار معلمی کرده بودم لیکن حتی برای لحظه‌ای تصور اقامت در خارج از کشور آن هم برای همیشه به ذهنم خطور نکرده بود. کم‌کم ارتباطم با دیگران نیز کم و کمتر و شمار تلفن‌های روزانه اندک و اندک‌تر می‌شد که این نیز رسم زمانه ما است. مثل کالایی که تاریخ مصرفش گذشته است و به انتظار خریدار مدتی در مغازه‌ها می‌ماند تا بالاخره به دور ریخته شود. جالب آنکه کسانی را می‌دیدی که در شرایط عادی از آن سوی خیابان هم که بودند با اشتیاق بدین سوی می‌آمدند تا سلام و تعارفی کنند، اما حالا خود را به ندیدن می‌زدند و روی برگردانده رد می‌شدند. در یکی از روزهای آن پاییز وقتی که برای چندمین بار زوربای یونانی اثر ماندگار شده نیکوس کازانتزاکیس را می‌خواندم، زنگ تلفن رشته افکارم را پاره کرد. صدای خانمی از آن سوی آگاهم کرد که دکتر حسین عظیمی می‌خواهد با من صحبت کند. گرچه او را به اسم می‌شناختم و اینجا و آنجا چند مصاحبه و مقاله از او خوانده بودم، اما با او آشنایی رویاروی نداشتم و او را هرگز ندیده بودم. جالب آنکه خواندن همان چند مصاحبه و مقاله سبب شده بود که نامش به روشنی در ذهنم بماند و این تصور که او از جنس دیگری است نقش بسته بود. پس از تعارفات متداول این جامعه عجیب با مردمانی عجیب‌تر خیلی آرام برایم از برنامه‌هایش در مرکز آموزش سازمان برنامه و بودجه نقل کرد و از اینکه آرزومند تربیت نسلی از کارشناسان است که ضمن داشتن درد توسعه مملکت عمیق فکر کنند و از تخصص لازم در حیطه خاص و محدودی برخوردار باشند. به شوخی گفتم پس شما هم طالب آن اقیانوس‌هایی که چند سانتی‌متر عمق دارند، نیستی؟ پاسخ داد این مسئله را درد این کشور می‌دانم. به هر تقدیر علت تلفن کردن خود را ارائه سلسله دروس آزاد برای علاقه‌مندان عنوان کرد و تاکید بر این امر که تصمیم دارند تا درس برنامه‌ریزی پیشرفته را برای مدیران و کارشناسان بخش‌های عمومی و خصوصی ارائه کنند و مایل است که تدریس آن را برعهده گیرم. تصور کردم که از حال و روزم باخبر نیست. لذا برایش توضیح دادم، حرف مرا برید و متوجه شدم که از همه چیز باخبر است و در دورانی که خیلی‌ها دیگر حتی مایل به سلام و علیک با من نبودند، برایم کلاس پیش‌بینی کرده بود. بعدها فهمیدم که معیارهای انسان بودن را می‌شناسد و می‌کوشد پاسدار آنها باشد. پذیرفتم و در اولین فرصت به دیدارش رفتم. آن کلاس باعث آشنایی من با مدیران و کارشناسان ارشد بسیاری شد که تا به امروز ادامه دارد و در مورد شماری به دوستی پایداری تبدیل شده است.

از آن زمان گاه و بی‌گاه ملاقاتی دست می‌داد تا بیماری لعنتی فرا رسید. پس از معالجه در خارج دوباره او را دیدم. با همان اشتیاق همیشگی از برنامه‌هایش یاد می‌کرد. شبی هم در زاهدان هم‌اتاقی شدیم و تا پاسی از شب گذشته گپ و گفت‌وگویی داشتیم. دغدغه همیشگی‌اش توسعه سرزمینی بود که «چراغ‌مان در آن می‌سوزد». خوشحال بودم که معالجه او ثمر داده است تا آنکه مسئولیت موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی را قبول کرد. باز هم روزی این بار در زمستانی تلفن زد که مایل است سر راه به موسسه به دنبالم بیاید و با هم به موسسه برویم که با اشتیاق پذیرفتم. در راه پیشنهاد کرد که مسئولیتی را برعهده گیرم که نپذیرفتم اما قول دادم که اگر کاری از من برمی‌آید دریغ نکنم. ساعتی در دفتر کارش باز هم از دغدغه‌هایش یاد کرد و از ضرورت بازشناسی چالش‌های اقتصاد ایران سخن گفت. در نظر داشت که شناخت چالش‌ها مبنای تدوین بودجه شود و به تدریج نگاه بخشی و غلبه بودجه‌نویسی بر برنامه‌ریزی جای خود را به جامع‌نگری دهد. از همایشی یاد کرد که شاید آخرین کار او بود تا اینکه خبر شدم در بیمارستان است و به‌رغم درک این امر که به پایان راهش رسیده بر روی تخت نیز پیگیر مسائل کاری موسسه است و حتی از کارهای کوچک باقی‌مانده یاد می‌کند و سپس خبر تلخ مرگ نابهنگام او. بزرگ‌مردی بود، مردانه زیست و مردانه مرد، این است پایان کار مردان. گرچه آشنایی من با دکتر حسین عظیمی محدود بود لیکن عناصری از انسان بودن را هر بار در او می‌یافتم که غنیمتی بزرگ است. خوشحالم که دوستان قدرشناسی هنوز از او یاد می‌کنند. پس اجازه دهید به مطلبی هر چند گذرا اشاره کنم که دغدغه دکتر حسین عظیمی نیز بود. باشد که روزی توسعه انسان‌مدار و طبیعت‌دوست این سرزمین گرانقدر را شاهد باشیم.

■ توسعه سخت‌افزارانه

موضوع اصلی بحث حاضر که سخت گذرا طرح خواهد شد مسئله غلبه نگاه سخت‌افزارانه به توسعه است که سبب شرطی شدن مصرف‌کنندگان طرح‌های توسعه سخت‌افزاری یعنی مردم عادی کوی و برزن نیز شده است. در این رابطه به توسعه اجتماع‌محور و مشارکتی نیز اشاره‌ای خواهد شد.

ادامه در صفحه ۲۲

■ یادداشت

حسین عظیمی به مثابه اندیشه‌ورز پیشگام توسعه

دکتر فرشاد مومنی

نقل قول‌های متواتری از معصومین(ع) شده است که مضمون مشترک آنها عبارت از این است که هنگامی که دانشمندی از دنیا می‌رود میزان خسارت وارد شده به جامعه به اندازه‌ای است که گویی هیچ چیز جبران‌کننده آن نیست. اگر بخواهیم با الهام از این حدیث شریف و در چارچوب تحلیل‌هایی که زنده‌یاد دکتر حسین عظیمی از مسائل توسعه ایران داشت، تفسیری از دلایل منطقی امکان‌ناپذیری جبران چنین ضایعه خسارتی ارائه دهیم، می‌توان به این نکته توجه کرد که دولت، سرمایه‌گذاری‌های بسیار عظیمی بر روی هر نسل از جمعیت کشور انجام می‌دهد که یکی از مهمترین شئون این سرمایه‌گذاری‌ها به امور آموزشی مربوط می‌شود. به هر میزان که به تدریج این نسل به سطوح بالاتری از آموزش دست پیدا می‌کند مرتباً از تعداد کسانی که به سطوح بالاتر راه پیدا می‌کنند کاسته می‌شود، تا آنجا که وقتی به عالی‌ترین سطح آموزش‌ها می‌رسیم، تنها تعداد اندکی از آن نسل به چنین منزلت و موقعیتی دست پیدا می‌کنند. از میان این تعداد اندک نیز تعدادی کمتر از انگشتان یک دست هستند که قابلیت و امکان تاثیرگذاری گسترده و عظیم بر روی جامعه را پیدا می‌کنند. بنابراین هنگامی که یکی از این افراد که در هر رشته‌ای تعدادشان حتی به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد از دنیا می‌رود، گویی کل سرمایه‌گذاری‌هایی که نظام سیاسی و اجتماعی بر روی یک نسل انجام داده‌اند از بین می‌رود و اینچنین است که معصومین (ع) در بیان خسارتی که از این ناحیه به جامعه وارد می‌شود، می‌توانند با جرات چنان ادعای مهم و بزرگی را مطرح سازند.

در میان نسل اقتصاددانان موثر بر سرنوشت اندیشه توسعه ملی در ایران، شاید کمتر کسی را بتوان یافت که صلاحیت‌های کارشناسی خود را تا اندازه حسین عظیمی رسانده باشد و اگر احیاناً به ندرت چنین کسانی یافت شوند، قطعاً هیچ کدام از آنها به اندازه دکتر عظیمی نتوانست با طیف‌های گوناگون فعال در امر اندیشه‌ورزی و سیاستگزاری تعامل داشته باشد. در عین حال تاثیرگذاری او بر نسل‌های پس از خود از طریق مشارکت فعال او در تدریس درس‌های اقتصاد توسعه، اقتصاد ایران و برنامه‌ریزی توسعه در دانشکده‌های اقتصاد، علوم اجتماعی و مدیریت، تجربه‌ای منحصر به فرد و کم‌نظیر بود. طی این دوره نسبتاً کوتاه اما پربار در فرآیندهای آموزش و پرورش و سیاستگزاری، حسین عظیمی دیدگاه‌هایی را مطرح کرد که برخی از آنها حتی در مقیاس جهانی نیز در زمره کارهای پیشگام محسوب می‌شوند. اما به دلایل گوناگون جامعه علمی و جامعه سیاستگزاری جهانی از این ایده‌ها در زمان ارائه مطلع نگشت. به همین خاطر، جز چند دوره‌ای که اساتید اقتصاد دانشگاه آکسفورد به واسطه آشنایی قبلی با او از وی دعوت به عمل آوردند تا در دوره‌های کوتاه‌مدت عهده‌دار مسئولیت‌های آموزش و پژوهش در آن دانشگاه شود، نکته یا مورد مهم دیگری اتفاق نیفتاد. گرچه همان دعوت‌ها نیز در همان سطح و از سوی چنان دانشگاهی امتیازی است که برای اکثریت قریب به اتفاق اندیشه‌ورزان فعال در زمینه توسعه دست‌نیافتنی است. اما فقط از باب آنکه از یک سو حداقل ادای وظیفه نسبت به یک دانشمند میهن‌دوست صورت پذیرفته باشد و در عین حال مقیاسی برای آینده کشورمان فراهم شود، تنها به سه زمینه از ایده‌های پیشگام حسین عظیمی در زمینه توسعه اشاره می‌کنم به امید آنکه نسل‌های فعلی و آتی دانشجویان علم اقتصاد قدردان زحمات اندیشه‌ورزانی همچون حسین عظیمی باشند و با پیگیری همراه با نقد عالمانه آثار او هم صدقه جاریه‌ای برای روح بلند این مرد بزرگ تدارک ببینند و هم با تکیه بر آرای او ذخیره دانش اقتصاد توسعه در ایران را ارتقا بخشند. اولین نوآوری بزرگ او به بحث‌هایی مربوط می‌شود که وی در سال‌های میانی دهه ۱۳۶۰ در زمینه رابطه آموزش و توسعه مطرح نمود. در کنار انبوه آموختنی‌هایی که وی در این زمینه عرضه کرد، تاکید ویژه او بر نقش تعیین‌کننده آموزش‌های ابتدایی و آموزش‌های حرفه‌ای مثال‌زدنی است که البته با کمال تاسف از سوی دست‌اندرکاران امر برنامه‌ریزی توسعه ملی نه تنها نادیده گرفته شد، بلکه از جهاتی دقیقاً عکس توصیه‌های وی در دستور کار قرار گرفت.

حسین عظیمی این مباحث را در سال‌های اولیه دهه ۱۹۸۰ میلادی مطرح کرد. اما از سوی نظریه‌پرداز و متفکری همچون فیلسوف و اقتصاددان بزرگ هندی «آمارتیا سن» این بحث در سال‌های میانی دهه ۱۹۹۰ مطرح شد. «سن» در ارزیابی دلایل تفاوت‌های معنی‌دار میان گستره، عمق و سرعت حرکت توسعه در کشورهای چین و هندوستان و ریشه‌های بالندگی و پایداری بیشتر توسعه در چین، یکی از مهم‌ترین عوامل را تاکید ویژه مدیریت توسعه چین بر گسترش و اولویت هر چه بیشتر آموزش‌های ابتدایی و حرفه‌ای ذکر کرده و توضیح داده است که در چنین چارچوبی میان عرضه و تقاضای دانش در چین تناسب و پیوندهای ارگانیک بیشتری برقرار شد و تناسب معنی‌داری میان الگوی تقاضای بخش‌های مولد و عرضه نیروی انسانی صاحب سواد و مهارت برقرار گردید. در حالی که بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاری‌هایی که هندی‌ها در این زمینه انجام داده بودند به واسطه تمرکز و اولویت ویژه‌ای که بر روی آموزش‌های عالی و تکمیلی داشتند بیش از آنکه در خدمت اعتلای توسعه هند قرار گیرد سرعت و فاصله شتاب میان هند و کشورهای پیشرفته صنعتی را از طریق سازوکار «فرار مغزها» تشدید کرد.

ادامه در صفحه ۲۲